



## فتوای فقہا درباره فلسفہ و عرفان چه میزان اعتبار دارد؟

تاریخ انتشار: شنبه ۱۰ رجب ۱۴۳۵

## مُعْتَبَرٌ

از نظر فقهی نیز فرمایشات فقها در شرائطی از حجّیت برخوردار است که مربوط به حوزه تخصصی خود یعنی کشف احکام شرعی باشد و لذا رأی فقیه در تشخیص موضوع معتبر نیست بر فرض فقیهی در این مسائل مدّعی تخصّص باشد یا معتقد باشد که عموم مردم در این مسائل باید تقلید کنند باز هم باید دانست که در هر مسأله‌ای باید به اعلم مراجعه نمود یعنی در هر بابی که قول دو مجتهد در آن متعارض بود، وظیفه مقلّد، در آن مسأله تبعیت از أعلم است.

### فتوای فقها درباره‌ی فلسفه و عرفان چه میزان اعتبار دارد؟

یکی از روش‌هایی که جمعی از مخالفان عرفان و حکمت از آن بهره می‌گیرند این است که نظرات برخی از فقها را در مخالفت با عرفان و حکمت گزارش می‌کنند و آن را دلیل بر بطلان این علوم می‌شمارند.

مثلاً از فقیهی نقل می‌کنند که ادّعا نموده‌اند که معارف مذکور در اسفار یا فصوص «کشک» است و یا از دیگری حکایت می‌کنند که «به خدا سوگند حضرت محمّد صلی الله علیه وآله و سلّم برانگیخته نگردید مگر برای ابطال فلسفه.» و یا ...

در یادداشت‌های گذشته خواندیم (لینک یادداشت ۱۲) که عقل انسان حکم می‌کند که در هر مسأله فقط به متخصص آن مراجعه کنیم و دانستیم که تخصّص در فلسفه حدود بیست سال کار فلسفی می‌طلبد.

بنا بر این به حکم عقل نظر فقهایی که در این باب متخصص نیستند فاقد ارزش است، چه موافق باشند و چه مخالف.

اما آیا از نظر فقهی نیز مسأله از همین قرار است یا اینکه فتوای فقهای مخالف فلسفه برای مقلّدین ایشان معتبر است؟

باید دانست از دیدگاه قواعد فقهی شیعی نظر این عدّه از فقهای شیعه درباره فلسفه و عرفان و مسائل این دو علم ارزش فقهی نیز ندارد.

در این باره توجّه به دو نکته لازم است:

۱ - از نظر فقهی نیز فرمایشات فقها در شرائطی از حجّیت برخوردار است که مربوط به حوزه تخصصی خود یعنی کشف احکام شرعی باشد و لذا رأی فقیه در تشخیص موضوع معتبر نیست.

در کتاب ارزشمند العروة الوثقی که دائرة المعارف فقه شیعی است می‌خوانیم:

(مسأله ۶۷): محلّ التقليد و مورده هو الأحكام الفرعية العمليّة، فلا يجرى في أصول الدين، و في مسائل أصول الفقه و لا في مبادئ الاستنباط من النحو و الصرف و نحوهما، و لا في الموضوعات المستنبطة العرفيّة أو اللغويّة و لا في الموضوعات الصرفيّة، فلو شكّ المقلّد في مائع أنّه خمر أو خلّ مثلاً، و قال المجتهد: إنّه خمر، لا يجوز له تقليده، نعم من حيث إنّه مخبر عادل يقبل قوله، كما في إخبار العامّي العادل، و هكذا، و أمّا الموضوعات المستنبطة الشرعيّة كالصلاة و الصوم و نحوهما فيجرى التقليد فيها كالأحكام العمليّة.[۱]

« محلّ تقليد و مورد آن احكام فرعيه عمليه است پس تقليد جاري نمی‌شود در اصول دين و نه در مسائل اصول فقه و نه در مبادی استنباط، مثل نحو و صرف و نحو این دو و نه در موضوعات مستنبطه عرفیه یا لغویه و نه در موضوعات صرفه، پس هر گاه مقلد شک کرد در مایعی که آیا خمر است یا سرکه مثلاً و مجتهد گفت که آن خمر است جایز نیست تقليد او، بلی! قبول می‌شود قول او از حيث آن که مخبر عادل است، نظیر خبر دادن عامی عادل و هكذا و اما موضوعات مستنبطه شرعيه مثل نماز و روزه و نحو آنها پس تقليد در آنها جاري است، مثل احكام عمليه.» [۲]

بنا بر این مبنا چون تشخیص این مسأله که فلسفه مطابق دین است یا نه مسأله‌ای فقهی نیست، باید از دائره تقليد نیز خارج باشد.

آنچه به عهده‌ی فقیه این است که بگوید: هر چه مخالف ضروری دین است کفر محسوب می‌شود و هر کس به چیزی که می‌داند مخالف ضروری دین است اعتقاد داشته باشد کافر خواهد بود.

اما اینکه وحدت وجود یا ضرورت علی و معلولی مخالف دین است یا موافق آن مسأله‌ای است که برای قضاوت درباره‌ی آن باید انسان اول معنای وحدت وجود یا ضرورت علی را بفهمد و ثانیاً عمری را در آیات و روایات معارفی زحمت بکشد تا نظر دین را در این باره متوجه شود و آن وقت قضاوت نماید که این دو با هم سازگارند یا ناسازگار و فقیهی که چنین مسیری را طی نکرده است نظرش در این مسأله معتبر نخواهد بود.

بنابراین اگر کسی از فقیهی تقليد می‌کند که وی مخالف فلسفه و عرفان است، باید فوراً به زندگینامه‌ی آن فقیه بزرگوار نظر کرده و درباره‌ی میزان فلسفه‌خوانی و فلسفه‌دانی وی تحقیق کند و ببیند آیا وی از نظر فقهی شرائط اظهار نظر در این باره را دارد یا نه؟

۲- بر فرض فقیهی در این مسائل مدعی تخصص باشد یا معتقد باشد که عموم مردم در این مسائل باید تقليد کنند باز هم باید دانست که در هر مسأله‌ای باید به اعلم مراجعه نمود یعنی در هر بابی که قول دو مجتهد در آن متعارض بود، وظیفه مقلّد، در آن مسأله تبعیت از اعلم است. در عروه می‌خوانیم:

إذا كان مجتهدان أحدهما أعلم في أحكام العبادات، و الآخر أعلم في المعاملات، فالأحوط تبعيض التقليد و كذا إذا كان أحدهما أعلم في بعض العبادات مثلاً، و الآخر في البعض الآخر.[۳]

« هر گاه دو مجتهد باشند که یکی از آن دو اعلم باشد در عبادات و دیگری اعلم باشد در معاملات، احوط تبعیض در تقلید است. و هم چنین است هر گاه، یکی از آن دو مجتهد اعلم باشد در بعض عبادات مثلاً و دیگری در بعض دیگر.» [۴]

بنابراین اگر درباره‌ی حکم فلسفه خواندن میان حضرات آیات صافی و وحید با حضرات آیات جوادی آملی و حسن‌زاده آملی اختلافی به وجود آمد باید مقلدین در خصوص این مسأله به حضرات آیات جوادی آملی و حسن‌زاده آملی مراجعه نمایند، چون هیچ اهل فضل در حوزه‌های علمیّه تردید نمی‌کند که این دو بزرگوار در این مسائل بارها از آن دو اعلم می‌باشند.

از اینجا معلوم می‌شود که روش مخالفین عرفان در این باب که به نقل فتوای امثال حضرات آیات وحید خراسانی و صافی گلپایگانی مدّظلهما می‌پردازند کاری غیر علمی و غیر روشمند است. و اگر کسی اهل انصاف و صداقت علمی باشد باید در این مسائل نظرات فقهای متخصص را نقل کند نه اینکه بر اساس دلخواه خود از بین فقهاء، افراد خاصی را گلچین نماید. و یا لا اقلّ نظرات همه مراجع را نقل نماید تا مقلدین به نظر فقیه اعلم عمل نمایند.

آری، مراجع تقلید و فقهای بزرگوار که هم در فقه و هم در حکمت و عرفان متخصص بوده‌اند و از برجسته‌ترین فقهای شیعه محسوب می‌شوند همواره، بر شرافت و ضرورت آموزش این علوم با رعایت شرائطش تأکید کرده و می‌کنند و آن را مقدّمه ضروری فهم قرآن و حدیث می‌شمرند.